

السلام یا مدو خا بر صلی الله علیه و سلم چشم بر آسمان افکند و نقل دمی بر پیشانی
 الهامه و السلام نشست و این آیت که خدای تعالی در حق سوره بجا کرده است ما دور
 که این الله یا مبر بالعدل الاحسان و اتا ذی القربی و یسعی بن الخیار و المکرر و الی
 یسکلم لعلضن ذی القربی من جبرئیل علیه السلام این رساله که بفرموده و باز کرد
 آن نقل می از بیضا میر و طایف و معانی بار آمد و این معانی بن بختیون می گفت
 این محمد صرع است و می بود تا نخل خرد از آمد پس گفت ای محمد در حق تو
 گو آن حال که می گفتم تو در آمد با من بگوی که آن جیت شما بر صلی الله علیه و سلم
 گفت جبرئیل علیه السلام آمده بود و ای از قرآن آورده بود. بیضا بر صلی الله علیه و سلم
 این آیت بر خواند معانی گفت معنی این آیت چه باشد بیضا بر علیه الهامه و السلام
 معنی این آیت گفت خدای عزوجل بفرموده که گوید یا الله یا الله محمد رسول الله و
 بعید و نیکی کنید با خویشان و از کفر و ناشایست و از بی جانی بگریزید و بگریزید
 تا بپذیرید

تأمل فی قصه شمسون علی

اما این آیت که خدای عزوجل گفت قد نزلنا لیل من نزلنا لیل من نزلنا لیل من نزلنا لیل
 خیر علیها تسق من فروعها انات رفقه شمسون عاده آمده است و این قصه
 موش گفته آمده است و لیکن بر دایه دیگری رود و این شمسونی که در مدینه نارسا بود
 بل در آن مرد و دردی بجماع بود و موی بسیار بر آنم از بود جنگا ماست خدای تعالی
 فوجی عظیم حاده بود و پیری بود که آن شهر را غوره خوانند و پیری بود که در
 از راهی را رسم و ملکی بود اهلان هر دو آن ملکی که کسی عظیم بود که بر لب در آن
 در بر موشی عظیم بلند پنده بود و هر سال جماعتی شمسون این غوره رفتی و در
 شهر را سلسله گردنی و در حق شهر در حق چهار ماه هر روز پنج شش هزار در آن
 بلخی و ایشان در آن شهر از جمله موش کار نیز استندید کرد و هر از چهار طایفه
 خوشی از آمدی و چهار ماه در کربخفی و خاصیتی و چهار ماه در کربخفی و خاصیتی
 کردی پس سخن هفت ماه بگذشتی و خاصیتی و عجب با زشتی و خدای عزوجل در
 کارانی عمو به مسلط کرده بودی پس آن کاران هر آن کار در ماند و دانستند که
 گرد بر آن شمسون را زنی بود آن امر عمو به کس میان ذی شمسون فرستاد که
 کنی در کار و در شمسون تا در اهل کلبی و من ترا بزنی کنم و تو اسالی بسیار
 زن از بر طبع گفت هر که تو را می بگویم بر سر عمو به خرداوی و من فرستاد
 چون او عجب اندا برین دستها و بیست و یک جا را با آن فرستاد و او را بپذیرد

مردی آن دستهاست و جای بنای کرده چون شمسون سخت اندا با آن دست
 شمسون بداد شد و دست و پای زد و آن دستها بگفت و گفت ای زن مرا که بسته
 بگفت من بستم گفت چرا بسته گفت تو ای از مردم تا بستم که دشمنی تو هم که در آن
 از چون تیا به بند شمسون تا خدای تعالی نخواهد من جزوی نتواند کرد و عمو به از رفت
 پیشی و نیکو بنیاد که او را بستنی گفت بستم او بگفت پس زنجیرها فرستاد اندا در
 خواب برنجیر بست و او بگفت و گفت چرا جاسی زن من آن جواب گفت با طعام
 خرد و عمو به رفت ملک فرستاد که او را بستنی گفت بستم او بگفت پس مال بیست و
 فرستاد که او در پس که او را بچه فرزندت زن اندو برسد و گفت ترا بجز تو من بست
 گفت بری من زن چون او بجز بست با حاد او بگفت و در دست او بست و او را
 بگریست و چون بداد شد گفت مرا که بست گفت من گفتم بیا را بگشای گفت هر
 نوبت خود خود را می کشیدی گفت آن خود حرکت می کنم هفت انام از عهد بگشای
 چون زن دانست که شمسون بسته شده اعلام ملک کرد و چون چهار هزار مرد را فرستاد
 و چهار ایان روانه که شمسون را پیش آورند و مرد فرستاد در راه که دستها و پاها
 برید دیگر فرستاد زبان چرمی و جشمهای او از سر بریدر کشید چنین کرد و او را
 ی در دو تا شهر عریه و جلیق بطهاره پیرون و شادای کرد و در قرا باها کرد که
 مال برای شمسون برستم و شمسون را پیش ملک بردند دست و پای و بی
 چشم روی زبان چون گوشت و در جلیق می رفتند و دعوی خون می کردند می گفت
 و در آن گشته است و می گفت بر سر او می میگفت برادر او را می میگفت شوهر او را
 و همچنین هر کس دعوی می کردند پس فراد بران دادند که اندا برام گوشه ملک بردند
 اندا بران آب اندازند از بر چند پس چون او برام بفرم ملک بر در خلق
 بنهاره برام حصار دهند تا او با در خند بان دریا الله تعالی جبرئیل را گفت
 او بی که از خواب جبرئیل علیه السلام بیاورد و شمسون بر خوشی بگرفت و با
 بی شمسون را بر جبرئیل داشت و جسم و زبان و دست و پای او بر برد
 پیش از داد و از دادش گردانید و او بر جبرئیل سجده کرد و تسبیح کرد
 و او را جلیق پس جبرئیل او را گفت ای شمسون خدای عزوجل دست و پای
 تو را بفرستد از داد و ترا بر دشمن ظلمت در راه و ترا جسدی تو را که ترا
 پیروان درون که شهرشان لوط با اهل کلام برودان عمو بهای گوشه
 این و از این گوشه که در این حصار بچنانی و از این برکن این آب دریا در کار
 این رخاست و آن عمو بهای گوشه که در این حصار است و بچنانند و آن حصار همه



